

خاطرات سردار ظفر

در این سال زمستان سرمای سختی شد ناصر الملك رفت فرنگستان پارلمان هم بسته شد قسودانی کاشانی تا یزد را از ترس اینکه دزدی و اعتشاش نکنند بماشاءالله خان کاشی دادند از کاشان رفته یزد حکومت یزد را اشغال کرد در آن هنگام دولت تصویب کرد حکومت یزد را بپختیاری بدهند سردار فاتح و علی مراد خان سالار بهادر پسر م حکومت یزد را دادند محمد جواد خان هم عزیزالله خان احمدی گماشته خود را همراه آنها کرد آمدند، اصفهان من کمال عمرای از آنها کردم و با وجود آنکه املاکم را برده بودند در آن خصوص بسالار بهادر سختی نگفتم چون از سایر برادرهای مادریش سالم تر بود. باری از اصفهان رفتند یزد و ماشاءالله خان کاشی را که آنوقت از ضعف دولت خود را سردار جنگ می نامید از یزد بیرون کردند رفت کاشان .

سردار اشجع وقتی که طهران رفت پیوسته بخیال اشغال حکومت اصفهان بود من هم از دست مر نارد بستوه آمده بودم آخر الامر کار بدانجا کشید که با اینکه مر نارد بلژیکی رئیس مالیه بود و دخالت در مالیه حق دیگری نبود من خودم مالیات را گرفته با ادارات دولتی می دادم و دخالت من در مالیه از راه اضطرار و اجبار بود برای اینکه حقوق سوار عقب می افتاد و نمیرسانید .

مستوفی الممالک پس از یکماه که در بیرون شهر بشکار رفته بود مراجعت کرد پس از چند روز از راه کاشان بطهران رفت مخارج او را با پنجاه نفر همراهان او متحمل شدم چون در آن سال همه چیز نسبتاً گران بود خاصه کاه و جو مخارج ایشان زیاد شد در حدود ده هزار تومان بلکه زیادت تر شد و چون بهترین دوست صمیمی و مهم ترین اشخاص بزرگی ایران است هر چه در راه او خرج شود هنوز کم است امیر مفتخ هم آمد اصفهان چند شب مهمان من بود و رفت کرمان .

در اینموقع مبتلا بودم بکمر درد بطوری که نمیتوانستم سواراسب شوم خیال مسافرت فرنگستان و دیدن امیر حسین که در لندن مشغول تحصیل بود داشتم هنوز هشت ماه از مدت حکومت من در اصفهان نگذشته بود که خوانین فریادشان بلند شد که اصفهان را تخلیه کنید

که سردار اشجع و امیر جنگ حاکم شده می آیند سردار اشجع تلگرافی توسط مفتخام الملك باقا نجفی که اول متنفذو ملای اصفهان بود کرد که سردار ظفر معزول است نگذارید اصفهان بماند فلان ملك را هم که میخواهد بخرد نگذارید بخرد دولت هم باصرار سردار اشجع تلگرافی باقا نجفی کرده بود که سردار ظفر معزول است و عدل السلطنه نایب الحکومه است روز دیگر آقا نجفی تلگراف را برداشته آورد نزد من و گفت تقی بی تقصیر است آنچه بفرمائید حاضر ام اگر میل به حکومت اصفهان را حاضر می کنم تلگراف کنند به حکومت باقی باشید من اگر چه میل به حکومت اصفهان نبودم ولی تا اقتدار خود را نشان داده باشم فرستادم نایب الحکومه را آوردند حبس کردم و بدولت تلگراف کردم که نایب السلطنه در ایران نیست رفته است بفرنک و مجلس شورا و کابینه وزرا هم منحل است این هیئت دولت بر خلاف قانون انتخاب شده اند من آنها را رسمیت نمیدهم پس ازدو ماه سردار اسعد تلگراف کرد که خواهش میکنم بقرار داد منعقده میان خوانین رفتار کنید اطاعت کرده تلگراف کردم امیر جنگ بیاید تا من حکومت را تفویض او کنم در ماه محرم ۱۳۳۱ هـ ق استعفا داده از عمارت دولتی رفتم بخانه که از جمشید اکبر خریده بودم امیر جنگ آمد اصفهان ادارات را تحویل او داده شش هزار تومان دخل در بانک شاهنشاهی بود بسات لندن گرفتیم و روانه طهران شدم هر چه و مرج بود انگلیسها اداره ژاندارمری را تشکیل داده بودند که مترسکی باشند از برای قزاقهای روسی ترازه دولت میخواست بمیل و فشار انگلیسها قشون جدیدی تشکیل بدهد که از دست بختیاری ها خلاص شود که بختیاری بازی و مجاهد بازی تمام شود .

من از طهران رفتم فرنگستان خبر جنگ بختیاری و ژاندارمری بمن رسید در آن جنگ چند نفر ژاندارمری کشته شد روسها از این جنگ خشنود شدند برای اینکه بختیاریها فاتح شدند انگلیسها قرار دادند که بختیاریها از طهران بروند بیش از سیصد نفر در طهران مانند تفنگ آنها در دست خوانین باشد باعث این فتنه هم قوام السلطنه بود که در کابینه علاء السلطنه بر پا شد البته قوام السلطنه توهینی که امیر مفتخام باو کرده بود از خاطرش محو نشده و در صدر تلافی بود .

شرح این مسافرت که هشت ماه طول کشید در کتابی علیحده نوشته ام از برلن رفتم پاریس مدتی پاریس بودم رفتم لندن امیر حسین را با خود پاریس آوردم از آنجا سوئیس رفتم کمر دردی که داشتم آنجا طبیبان علتش را ندانستند چون بایران آمدم پس از يك سال بالطبع خوب شد امیر حسین و علی محمد پسرهایم را با محمد قلی خان و خان بابا خان گذاشتم لندن و با آقای مستوفی الممالک که آمده بود نایب السلطنه را ببرد ایران رفتم اطریش بنایب السلطنه ملحق شده از راه روسیه بیاکو آمده کشتی نشسته به انزلی که امروز بندر پهلوئی نامیده میشود

وارد شدیم همراهمان من یکی شریف همایون منشی خودم بود و یکی دیگر صادق خان پسر وکیل السلطنه که مترجم من بود از بندر پهلوی آمدیم طهران مخارج این سفر با تفنگ و فشنگ و اسبابی که خریدم شصت هزار تومان شد وقتی که وارد طهران شدم اسماً هزار سوار بودند ولی رسماً شصت سوار بیش نبودند آنچه سردار اسعد ببختیاریها یعنی بخوانین و خوانین زادگان نصیحت میکرد که شما در بازگرفتن حقوق ملت و ایجاد مشروطیت پیش قدم بوده اید کاری نکنید که این نام نیک بنگ آلوده شود و عامه مردم از شما برنجند و خدمات شما را فراموش کنند کسی از ما گوش پندش نداد و کردیم آنچه را که نیاستی بکنیم و امروز بسزای خود رسیدیم جوانان خردسال که پندپیران سالخورده را نشنوند همانا چون بپیری رسند دانش آنها کم از جوانان باشد برای اینکه سخن بزرگان را بخردی آویزه گوش نکردند چه خوب میگوید شاعر:

سال خوردی از آنم چو خورد سال شمارند که در جوانی خود پند پیر را نشنیدم

انگلیسها اداره ژاندارمری را بر پا کردند در سال ۱۳۳۲ ه ق مطابق با ۱۹۱۴ مسیحی جنگ عالم سوز که جنگ بین المللی نامیدند برپا شد انگلیسها با بودن اداره ژاندارمری باز چشم از بختیاریها نهوشیدند و بختیاریها هم با اینکه می دیدند که بیشتر از مردم ایران با آنها بد شده اند باز بایکدیگر مخالفت میکردند و در صدد خرابی کار یکدیگر بودند و یکدیگر حسد می ورزیدند .

حکومت بختیاری و کهگیلویه مستقلاً متعلق بسردار جنگ و مرتضی قلی خان بود وقتی که من وارد طهران شدم سردار اسعد از حلیه بینائی عاری شده بود روشنی دیده اش رفته و تاریکی جانشین آن شده بود سکنه هم باو عارض شده قوت بدن به ضعف بدل شده بود و ماهمگی از این ضعف و ناپینائی او مهموم و مغموم بودیم برای اینکه او اولاد ایلخانی و حاج ایلخانی را بجای پدری مهربان هیچکدام را بر آن دیگر برتری نمیداد . بنا بر اردادای که داشتم دوماه از حکومت سردار اشجع و امیر جنگ گذشته بود و

و بایستی من بروم اصفهان و انگلیسها راضی بحکومت من در اصفهان نبودند کاینه حسام السلطنه منحل شده بود و حکومت اصفهان را میخواست سردار محتشم هم نامزد ایالت کرمان شده بود یزد راهم برای من گذارده بودند من هم بحکومت حسام السلطنه در اصفهان و حکومت سردار محتشم در کرمان راضی نبودم حکومت یزد راهم قبول نکردم در صورتیکه پنجاه هزار تومان قرض داشتم و حکومت یزد را بمعاضد السلطنه دادم و خودم نرفتم مصاصم السلطنه هم که نیاستی پس از مقام ریاست و زرائی حاضر بشود بحکومت اصفهان باز قبول کرده رفت اصفهان در همین سال استاد صادق اصفهانی در ده چشمه برای من عمارتی ساخته بود بچهارده هزار تومان از بس آن بنا را محکم ساخته بود! در همان سال ویران شد آری

بنائی که بنیانش چون عهد خوبان سست باشد زودویران شود باری پس از دو سال بنائی دیگر درده چشمه بنا نهادم و تا اکنون که ۱۳۰۶ شمسی است بیش از صد هزار تومان خرج آن بنا کردم ولی دهی که پنجاه هزار تومان می‌ارزد نباید عمارت صد هزار تومانی در آن بنا نهاد چون در فارسون و قیل آباد و بابا حیدر عمارات نیست در جوقان هم بشراکت مرحوم سردار اسعد عمارتی در صد هزار تومان ساختم بعد آن عمارت را با تمام جوقان مرحوم سردار اسعد دادم و بیوض آن از املاک میزدج بالا گرفتم .

مدت چهار سال مشغول ساختن عمارت ده چشمه بودم اگر اینگونه عمارت را در طهران می‌ساختم اکنون از حیث عمارت در طهران راحت بودم اولاد جعفر قلی خان هر کدام باندازه همت خود در چهار محال خانه و عمارت عالی ساخته‌اند .

علی‌الجمله وقایعی که پس از مراجعت از فرنگ روی داده بود کدورت مابین سردار جنگ و مرتضی قلی خان بود سردار جنگ سخت به مرتضی قلی خان پر خاش کرده سخنان بدو سخن گفتن آغاز کرده بود بلی حکومت بشراکت این ددرسرها را هم دارد باز هم اکنون که ۱۳۰۸ شمسی است هنوز حکومت بختیاری بشراکت است بستگان اولاد مرحوم ایلخانی از سردار جنگ شکایت داشتند آمدند اصفهان و بطهران تلگراف شکایت آمیز کردند من هم چون از مرتضی قلی خان دل‌تنگ بودم خوب باید حمایت از سردار جنگ می‌کردم امیر جنگ را بختیاری فرستادم مرتضی قلی خان آمد طهران سردار جنگ خودش را شریک حکومت اصفهان من میدانست و مطالبه خود را میکرد با اینکه دولت چهل و پنج هزار تومان باو داده بود برای حکومت بختیاری و که کیلویه من دیناری از آن مطالبه دخل بختیاری را نکردم و ده هزار تومان باو دادم با اینکه سردار جنگ دوست هزار تومان دخل حکومت یسزد را برده بود دیناری با اولاد مرحوم ایلخانی نداد و باری پس از آن قرار شد بجز حکومت بختیاری هیچ حکومتی را بشراکت بر نداریم این هنگام که ۱۳۳۲ قمری و ۱۹۱۴ مسیحی است جنگ بین الملل آشوب در دنیا انداخته روس‌ها آشکارا در شمال ایران دخالت می‌کردند و حکومت ولایات شمالی ایران را بهر که میخواستند می‌دادند انگلیس‌ها در نهانی دست اندازی کرده حکومت شهرهای واقع در جنوب ایران را خود معین می‌کردند. (ادامه دارد)